

سیمای دو زن

فردوس

کتاب سیمای دو زن توسط نویسنده فقید سعیدی سیرجانی در سال ۱۳۶۷ نوشته شده است. بخش اول این کتاب به مقایسه شخصیت دو زن از قهرمانان دو داستان معروف از خمسه نظامی گنجوی می پردازد. مقایسه دو شخصیت و تأثیر شرایط اجتماعی و فرهنگی بر طرز فکر و رفتار متفاوت آن ها. صحبت از مقایسه شخصیت لیلی و شیرین است. نظامی گنجوی داستان خسرو و شیرین را در سال ۵۷۶ هجری به نظم در آورد و هشت سال بعد از آن داستان لیلی و مجنون را.

از آن جا که علی رغم گذشت قرن ها از به نظم درآمدن این دو داستان، فرهنگ تعصب و بدبینی، فرهنگ رعب و وحشت، فرهنگ غم پروری و شادی گریزی بیش از دو دهه است که می کوشد تا تأثیرات غم انگیز خود را در سرزمین ما تداوم بخشد، بی مناسبت ندیدم تا فرازهایی از «سیمای دو زن» را تا حد ممکن بدون تغییر در این مقاله بازنویسم.

خسرو و شیرین ماجرای عشق خسرو پرویز پادشاه ساسانی و شیرین دختربانوی ارمن است.

ماجرای عشق لیلی و مجنون که با داستان رومئو و ژولیت مقایسه شده، ماجرای عشق بین دو کودک مکتب رو از دو قبیله عرب است.

لیلی سمبل زنی است که تسلیم پذیری را به عنوان سرنوشت خود پذیرفته است. او پذیرفته است که «زن چو مرد نیست که تا از کریچه تنگ حصار خانه قدم بیرون نهد، چاره ای جز سوختن و ساختن ندارد».

شیرین دختری است که جسورانه پنجه در پنجه سرنوشت می اندازد و در نبرد با شاهنشاه قدرت مند بوالهوسی چون پرویز همه استعدادها و امکانات خود را بکار می گیرد و با تقوایی آگاهانه و غروری برخاسته از اعتماد به نفس، رقیبان سرسختی چون مریم و شکر را از صحنه می راند و...

دنیای شیرین دنیای گشاده ی بی پروائی هاست. دنیائی است که جزئیاتش با همدیگر هماهنگی دارد. شیرین دست پرورده ی زنی است که زمردان بیشتر دارد سترگی، دختر ورزشکار نشاط طلب طبیعت دوستی است که بر اسب زمانه گردش و اندیشه رفتار بر می نشیند و با جماعتی از دختران هم سن و سالش، که ز برق نیستشان بر روی بندی، و هر یک با فنون سوارکاری و جنگ آوری و دفاع از خویش آشنایی دارند که در معرکه مبارزه کنند از شیر چنگ از پیل دندان به چوگان بازی می رود. دختری که در چنین محیطی بالیده است، در مورد طبیعی ترین حق مشروع خویش یعنی انتخاب همسر نه گرفتار حیای مزاحم است و نه در بند ریای محبت کش.

اما در حرم سرای پدر لیلی اساس کارها بر پوشیده کاری است. نه زن و شوهر مجالی دارند تا سفره دل پیش هم بکشایند و نه حریم پدر و فرزندی رخصت چنین جسارتی میدهد.

زندگی لیلی سراسر تسلیم است. خالی از هر تلاشی. از مکتب خانه اش باز می گیرند و در خانه ای بام و در بسته زندانی اش می کنند، بی آنکه اعتراضی کند. به شوهر نادیده نامطوبعی می دهندش، بی آنکه از او نظری خواسته باشند، او همچنان تسلیم است و فرمان پذیر. و در حرم سرای شوهر ناخواسته، کارش گریه و زاری. نتیجه چنان محیط و چنان رفتاری سایه سوءظنی است که بر فضای خانه سنگینی می کند و زندگی زناشویی را از هر زهری جان گدازتر و به قول نظامی که «شویش همه روزه داشتی اش پاس» در دیار لیلی اثری از مدارا نیست و همه خشونت است و عقده گشائی. در دیار لیلی حکومت مطلق است و مردانگی به قبضه شمشیر بسته است.

خودآزاری لیلی و مجنون نتیجه ناگزیر آن محیط و آن شیوه زندگی است. مرغ با قفس خو گرفته را سر پروازی نیست و گرچه در قفس بکشایند، عادت به ستم کشی مولود دوام ستم گری است.

در دیار شیرین منعی بر مصاحبت مرد و زن نیست. عجا که در عین آزادی معاشرت، شخصیت دختران پاسدار عفاف ایشان است. در سرتاسر داستان خسرو و شیرین بیبتی و اشارتی به چشم نمی خورد که آدمیزاده خیرخواه مصلحت اندیشی به نهی از منکر برخاسته باشد و از عمل شیرین انتقادی کرده باشد. گویی همه مردم این سوی جهان از ارمنستان گرفته تا کرانه های غربی ایران و قصر شیرین، گنه کاران با انصافی هستند که داستان عیسی و رجم زانیه را شنیده اند و در برخورد با گناه دیگران به یاد نامه اعمال خویش می افتند و بزگوارانه دیده عیب بین خود را بر دلیری ها و جسارت های جوانان فرو می بندند.

قیم و سرپرست شیرین زنی است از جنس خودش، آشنا با عوالم دلدادگی و حالات عاطفی دختران، لشکریان را از هر تعقیبی باز می دارد و روزی که دختر فراری به خانه و دیار خود باز می گردد، انبان شماتت را نمی کشاید و انبوه ملامت بر فرقهش نمی بارد. بلکه روحیه او را تقویت می کند تا قویدل گردد.

هر دو زن رنج دیگری هم تحمل کرده‌اند. رنجی برخاسته از معایب مردانشان: مجنون مرد پاک‌باخته‌ای با دو خصوصیت اخلاقی، یک این که مرد محترم به شدت عاشق رنج بردن و خواری کشیدن و ناله سردادن است. زندگی روزگار کودکی به شیوه‌ای بوده که چون اغلب جان داران با خنده میانه‌ای ندارد، از نشاط و سبک روحی بیزار است و آنرا خلاف شأن انسان می‌داند. و خصوصیت دیگر که لیلی از آن خیلی رنج برده است، خصوصیت خودکم بینی و اعتقاد به این واقعیت که به هیچ روی لایق لیلی نیست.

گل را نتوان به باد دادن

مه زاده به دیوزاده دادن

از این خصیصه لیلی رنج برده است و تلخی رنج او را زنانی در مذاق جان دارند که بدین بلا گرفتارند. شیرین از خصوصیت بوالهوسی محبوبش رنج برده است. مرد محبوبش برای تحریک حسادت او و درهم شکستن غرورش، با زنی هرجائی هم‌اغوشی می‌کند و این خبر برای شیرین قابل تحمل نیست. زندگی شیرین و لیلی از وجود مردان نامطلوب و نامطبوع دیگر نیز خالی نیست.

مردی مثل ابن سلام در زندگی لیلی که پول فراوان دارد و خدم و حشم بسیار، مردی که عشق یک طرفه را برای تأمین هوس‌های خویش کافی می‌پندارد و شریک زندگی را از مقوله اسب و استری می‌شمارد خریدنی و یا غزالی گرفتنی. و یا گروه دیگری از نوع شیرویه در زندگی شیرین، شاهزاده پدرکش ساسانی که دریدن پهلوی پدر بر تخت او تکیه زده و مالک همه مستملکات او از جمله زنی زیبا به نام شیرین که او را از مقوله غنایم می‌شمارد و ملک طلق خویش. رفتار این دو زن زیبا در برابر دو عاشق نیز متفاوت است.

لیلی دخترک مظلوم اهل تسلیم و رضایی است. بی هیچ فریادی تسلیم می‌شود و سال‌ها در حرم سرای همین شوی ناخواسته شرعی و قانونی‌اش بسر می‌برد و به شیوه سنتی خواهران و مادرانش به تمرین‌ها می‌پردازد. گناه معصومانه‌ای که نتیجه ناگزیر اختناق و استبدادهاست.

اما شیرین، چنان غروری در اعماق وجود این زن سرسخت خفته است که سرش به دنی و عقبی فرو نمی‌آید. روح آزاده‌اش یک لحظه تحمل خواری نمی‌کند. زندگی در نظر او عزیز و مغتنم است اما نه به هر قیمتی و با هر کیفیتی.

محیط پرورش لیلی و عوارض ناگزیر آن را می‌بینیم. دختری در فضای لبریز از تعصب و بدگمانی‌ها قدم به عرصه هستی می‌گذارد. به گناه این که زیبا آفریده شده و جوان عاشق‌پیشه شوریده حال عاشقش شده است، از مکتب می‌گیرندش و در خانه زندانی‌اش می‌کنند. مجنون شخصیت متزلزل نامطمئنی دارد و چون می‌داند که لایق لیلی نیست زنجمره سر می‌دهد. از او بیچاره‌تر پدر سال خورده آبرومندش است که باید شاهد دیوانه‌بازی‌های پسر باشد و در طلبش آواره بیابان‌ها و از این دو بدتر مردی است که مجبور است زنی را به عنوان همسر در حرم سرایش نگه دارد که می‌داند از او نفرت دارد و انتظار مرگش را می‌کشد و از این هرسه دل‌گدازتر ناله‌های ضعیفه پای‌بسته در کنج زندان نشسته‌ای است که بر موقعیت مجنون غبطه می‌خورد که آخر چون من زن نیست، مرد است و مجبور نیست در حرم سرا زندانی باشد، آزاد است و آنجا قدمش رود که خواهد. زنی که از در و دیوار برای خودش حقارت می‌تراشد و از هر فرصتی برای مسجل کردن این شهادت‌نامه استفاده می‌کند که:

زن گرچه بود مبارزافکن

آخر چون زن است، هم بود زن

و همین ناتوانی او را به سوی مکاری و ریا می‌کشاند. در حالی که دلش در گرو عشق مجنون است، در عزای او دست دادن شوی فریاد و اشوهرا سر می‌دهد.

دنای شیرین به گونه‌ای کاملاً دیگر است. شیرین زنی است دور از تحکمت متعصبانه و آسوده از بدزبانی‌ها و شایعه‌سازی‌های مردم محیط و بلفضولان قبیله‌اش. دخترک با اسب و چوگان سروکار دارد. نه تنها احساس حقارت و بیچارگی نمی‌کند، که خودش را یک سر و گردن از مردان بالاتر می‌بیند. و شاه مغرور و محتشمی چون پرویز را از لب آب تشنه برمی‌گرداند و بر مقرب الخاقانی چون شاپور نهیب می‌زند که: «از خود شرم دار ای از خدا دور»

فضای داستان خسرو و شیرین لبریز از اتکا به نفس است و غروری برخاسته از خودشناسی‌ها، که این فضا در خصوصیات تک تک قهرمانان خود را نشان می‌دهد. از مناظره هیبت‌انگیز فرهاد و خسرو گرفته تا مناجات شکوهمند شیرین با آن لحن اعتراض‌آمیزش در خطاب به شب دیرپای فراق.